

جلسه: ۰۶۵

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در نظریه ثانیه بود که نظریه ثانیه می گفت که در آن مواردی که شخص اعتباری یک مصداق حقیقی دارد، فرد و شخص طبیعی دارد و منطبق بر آن می شود، مثل عنوان امام، مثل عنوان دولت، در این موارد ما می توانیم بگوییم که تمام آثار شخص اعتباری مترتب است. و علاوه بر این که می تواند مالک بشود، می تواند معامله انجام بدهد، می تواند هبه به او بشود، وقف برای او بشود، قرض بدهد، قرض بگیرد و هکذا. و سایر حکم.

و اما مواردی که شخص اعتباری منطبق بر یک شخص حقیقی و طبیعی نمی شود. مثل مسجد. در این موارد فقط به اندازه ای ما می توانیم بگوییم آثار مترتب است که دلیل داشته باشیم. تقتصر بر مقداری که دلیل داریم. مازاد بر او را ما نمی توانیم بگوییم.

برای خود قائل به این نظریه یک مسئله ای را عنوان کردند و آن این است که گفته بشود ما در موارد دیگر هم که منطبق بر شخص حقیقی نمی شود از یک راهی می توانیم این نقصان را برطرف کنیم. و آن این است که بگوییم در این موارد مسلم ادله ای دالیه بر وقف مثلاً شامل می شود. که شما می توانید امری را برای مسجد وقف کنید. فرش برای مسجد وقف می کنند، زمین برای مسجد، زمین های دیگری را برای مسجد وقف می کنند که از عوائد او برای مسجد صرف بشود. برای روشنایی اش، برای تعمیرش، برای چی، برای چی. و یا این که حتی در مورد این اشخاص اعتباری؛ مثلاً یک شرکت. خب یک شرکتی تشکیل شده بالاخره. حالا ولو این که ما الان نمی دانیم شارع این شرکت را یعتترف بها أم لا؟ اما ادله ای وقف که فرموده برای هر چیزی «الْوُقُوفُ عَلٰی حَسَبِ مَا يَقِفُهَا اَهْلُهَا»، برای این شرکت بیایند یک چیزی را وقف کنند. یا شرکت های عادی؛ یعنی شرکت هایی که افرادی می آیند با هم شریک می شوند و مشارکت عقدی فقهی که متعارف است، در کتاب الشركة گفته می شود؛ یک شرکتی را با هم ایجاد می کنند، با هم معامله می کنند. می آید یک کسی برای این شرکت یک مالی را وقف

می‌کند مثلاً. این است که ادله‌ی وقف این‌جا را می‌گیرد و هیچ اشکالی ندارد. هر جایی که بالاخره یک خیری در کار باشد، امر خیری باشد ادله‌ی وقف آن‌جا را می‌گیرد. وقتی ادله وقت گرفت یک جزئی، یک بخشی از آنچه که ما برای شخص اعتباری می‌خواهیم بگوییم ثابت می‌شود و آن این است که می‌تواند مالک بشود. بنابراین این که می‌گوییم وقف عبارت از این است که موقوف‌علیه مالک آن ما یوقف می‌شود. خب مالکیت این درست می‌شود. این مقدار که مالک است درست می‌شود. وقتی این مقدار درست شد می‌گوییم در ارتکاز عقلاء انفکاک‌ی بین الحقوق نیست که بگویند آقا، مالک به عنوان وقف می‌تواند مالک بشود ولی به عنوان قرض گرفتن نمی‌تواند مالک بشود. به عنوان هبه نمی‌تواند مالک بشود. فقط کانه وقت یک خصوصیتی دارد. این جور مالک شدن لا بأس به، می‌شود. اما از رهگذر قرض گرفتن نمی‌شود مالک شد. از رهگذر این که دیگری برای انسان هبه کند نمی‌شود مالک شد. این انفکاک‌ها عقلانی نیست. پس آن جزئش که به دلیل ثابت شد قهراً به ضمّ این که عندالعقلاء تفکیکی بین این‌ها نیست؛ این‌ها هم چیه؟ این هم ثابت می‌شود. با توجه به این که این ارتکاز وجود دارد و شارع هم از این ارتکاز ردعی نفرموده، این ارتکاز در، همین طور حالا هست، این ارتکاز مال طبع عقلانی است. چون مال طبع عقلانی است پس بنابراین معلوم است که در زمان ائمه علیهما السلام هم بوده دیگه. چون چیزهایی که مال طبع عقلانی است زمانی دون زمانی را نمی‌شناسد که. پس بنابراین الان اگر طبع عقلانی این است که فرقی بین این‌ها نیست قهراً مطمئن هستیم که عقلای زمان ائمه علیهم السلام هم، توی ذهن آن‌ها هم بوده که این‌ها با هم فرق نمی‌کند. پس فی مرئی و منظر معصوم علیه السلام این بوده که این انفکاک‌ی بین این حقوق نیست. ائمه علیهم السلام هم از این ردع نکردند. پس ثابت می‌شود که هر جا ما توانستیم ادله‌ی وقف را تطبیق کنیم در تمام آن موارد می‌توانیم بگوییم سایر حقوق هم وجود دارد. پس بنابراین این نقصان برطرف شد که شما می‌گفتید ما هر جا شخص اعتباری بر فرد حقیقی منطبق بشود، آن‌جا می‌گوییم تمام آثار. اما هر جا بر شخص طبیعی منطبق بشود نمی‌گوییم. می‌گوییم نه آقا، این جایی هم که بر شخص حقیقی تطبیق نمی‌شود به این راهکاری که ما گفتیم می‌توانید بگویید که این است. پس بنابراین نقصان برطرف شد. خب حالا

این را تا یک بخشی‌اش را خوانده بودیم. حالا این «کمتال لذلک» مانده بود که از این جا بود که از این جا شروع می‌کنیم.

حالا مثال می‌خواهند بزنند برای این که ما تطبیق کنیم ادله‌ی وقف را تمّ از تطبیق آن با ضمّ آن ارتکاز عقلائی بگوییم همه جا درست می‌شود. همه‌ی حقوق درست می‌شود.

«تثبت للشركة القانونية الشخصية الاعتبارية»، «الشخصية الاعتبارية» فاعل تثبت هست. «تثبت للشركة القانونية» این شرکت‌هایی که در قانون آمده، که این غیر از شرکت‌های چیه؟ غیر از شرکت‌هایی است که در رساله‌های عملیه و فقه آمده که افراد شریک هم می‌شوند، یک معامله‌ای را انجام می‌دهند. شرکت قانونی یعنی همان شخص اعتباری. که می‌گویند یک شخصیت اعتباری درست می‌شود که آن سوای افراد است. او خودش مالک می‌شود، او خودش تصرف می‌کند، او خودش ذمه دارد و هكذا. «تثبت للشركة القانونية الشخصية الاعتبارية» شخصیت اعتباری برایش ثابت می‌شود به بیانی که بعد از این می‌آید. حالا می‌فرمایند «فیما إذا رفضنا الاعتراف بالشخصية الاعتبارية لهذه الشركة»، حالا در صورتی که ما قبول نکنیم و کنار بزنیم و اعتراف به شخصیت اعتباری و برای این شرکت؛ بگوییم ما قبول نداریم یک شخصیت اعتباری درست می‌شود. درست عقلاء می‌گویند. ولی ما به حسب شرعی نمی‌توانیم بگوییم شخصیت اعتباری درست شده. ولو این حرف را بزنیم «فلا شبهة فی أن الشركة المذكورة هی مؤسسة لها أهدافها»، ولی بالاخره شک و شبهه‌ای نیست در این که این شرکتی که ذکر شد این یک مؤسسه‌ای است که یک اهدافی دارد، یک اساسنامه‌ای دارد، یک اهدافی دارد که ما می‌خواهیم مثلاً در ظلّ این شرکت به مستمندان کمک کنیم، یا به بازنشستگان کمک کنیم یا به بیماران لاعلاج کمک کنیم. یا به چی یا به چی یا به چی، بالاخره یک چیزی الان در خارج وجود دارد دیگه. «أو نقول: أنها شركة عادية يشترك أصحابها فی ملکيتها»، یا بگوییم که بابا! این یک شرکت عادی و فقہی و متعارفی است که در دنیا بوده و در فقه ما هم هست که اصحاب آن شرکت شریک هستند در ملکیت آن شرکت. یعنی اموالی که این جا هست این‌ها شریک هستند به نحو مشاع، هر کدام به نحو مشاع مالک این اموال هستند، این امور هستند، این اموال، این ساختمان، این رأس المال، این چی، این جوری بگوییم. بالاخره، بالاخره یک چیزی

هست. حالا یا آن بگو یا این بگو. «ولا إشكال في أنّه يَحِقُّ لأَيِّ أَحَدٍ أَنْ يوقف شيئاً ما على هذه المؤسسة أو الشركة». لا اشكال در این که حق است برای هر کسی این که وقف نماید شیء ای را بر این مؤسسه یا بر این شرکت. اگر گفتید که بالاخره یک مؤسسه ای است، خیلی خوب؛ برای این مؤسسه. اگر گفتید نه، ما مؤسسه قبول نداریم. ما می‌گوییم این جا یک شرکتی است، آدم‌ها شریک شدند با همدیگر در این. بالاخره این هر کسی می‌تواند مالی را برای این وقف کند. «وَأَنْ تَصْرِفَ الشركة أو المؤسسة في مصالحها» و آن، این و آن عطف به آن لایّ أحدٍ هست. یعنی «ولا إشكال في أنّه يَحِقُّ أَنْ تَصْرِفَ الشركة» این که صرف کند شرکت آن مال وقف شده را یا این که آن مؤسسه صرف کند آن مال وقف شده را در مصالح خودش. خوب «على شرط أن يُعَدَّ هذا العمل خيراً». البته این که بگوییم «يَحِقُّ لأَيِّ أَحَدٍ أَنْ يوقف شيئاً» ما برای این مؤسسه یا برای این شرکت، این مشروط به این است که این عمل این شرکت یا این مؤسسه یک عمل خیری حساب بشود تا ادله شاملش بشود. حالا یک جایی را آمدند درست کردند برای مثلاً این که مواد مخدر پخش کنند یا هروئین پخش کنند؛ آن‌ها نه. ادله‌ی وقف آن‌ها را نمی‌گیرد. ادله‌ی وقف امور خیر را می‌گیرد. پس بنابراین اگر آمدند کار خیری را می‌خواهند انجام بدهند این مشمول ادله‌ی وقف می‌شود.

«ودليل هذه المسألة هو التمسك بعموم أدلة الوقف» دلیل این مسئله، کدام مسئله؟ این که گفتیم «لا إشكال في أنّه يَحِقُّ» این عدم اشكال در این که «يَحِقُّ لأَحَدٍ أَنْ يوقف» و آن هم می‌تواند صرف بکند، دلیل این مسئله هم چیه؟ تمسک به عمومات ادله‌ی وقف است. خوب «ووجه دلالة هذا المطلب». حالا این که روشن شد. حالا این پایه، این مطلبی که برای شما روشن شد این می‌خواهد دلالت بکند بر چی؟ بر این که ما بگوییم. حالا که این وقف برای این درست شد سایر حقوق هم درست می‌شود. «ووجه دلالة هذا المطلب» این مطلب کدام بود؟ که وقف بر آن صحیح است و او می‌تواند تصرف بکند. «أَنَّ جزءاً من شؤون الشخصية الاعتبارية يَتَبَتُّ لتلك الشركة أو المؤسسة»، یک جزئی، یک بخشی از شؤون شخص اعتباری ثابت می‌شود برای آن شرکت و مؤسسه که یکی از شؤون شخص اعتباری این است که مالک می‌شود. خوب این مالک شدنش به اموال موقوفه درست شد دیگه. و این که می‌تواند در آن اموال موقوفه خودش تصرف کند در مصالح خودش. این هم درست شد

دیگه. این مقدار درست شد. «وهذا الجزء» حالا این جزئی که گفتیم ثابت می‌شود عبارت است از «هو عبارة عن مالکية المال الموقوف الذي تُحبس عينه وتُصرف منفعه للشركة». عبارت است از مالک بودن آن شرکت یا آن مؤسسه؛ آن مال وقف شده‌ای که حقیقت مال وقف شده این است که «تُحبس عينه» عینش حبس می‌شود. ایستادگی برایش قرار داده می‌شود. ولی منافعش سلب می‌شود. اصلاً وقف گفتند چی؟ «حبس العين و تسبیل المنفعة». وقف اصلاً حقیقتش معنای وقف این است که شما تحبیس العين می‌کنید. عین را پایدار نگه می‌دارید. تسبیل می‌کنید منفعتش را. او پایدار می‌ماند، منافعش خرج می‌شود، هزینه می‌شود، صرف کارهای مختلف می‌شود. این جا هم این مال وقف این مؤسسه شد. این مال وقف این شرکت فقهی شد. عده‌ای آمدند با هم شرکت کردند. حالا وقف این‌ها که شد پس بنابراین این مال می‌شود تحبیس الاصل و تحبیس این مال برای این شرکت، برای این مؤسسه و تسبیل منفعتش که عوائدش باشد که این‌ها در مصالح خودشان صرف می‌کنند. خب «بناءً على هذا، يثبت حينئذٍ بأدلة الوقف جزءاً من الشخصية الاعتبارية لتلك الشركة»، بنابراین بیانی که کردیم، استدلالی که کردیم ثابت می‌شود به أدله‌ی وقف بخشی از شخصیت اعتباریّه برای این شرکت یا برای این مؤسسه. حالا بعد از این که ثابت شد «فَنَضُمُّ إِلَيْهِ الْحُكْمَ الْارْتِكَازِي الْعَقْلَانِي» ضمیمه می‌کنیم به این جزئی که ثابت شد حکم ارتکازی عقلائی که آن حکم ارتکازی می‌گوید «بعدم إمكان الفصل في الحقوق بين الحق الذي يُؤوَلُّ للشخص الاعتباري بنفعه، أو الحق الذي يعود بضرره». می‌گوید آقا، دیگه فرقی در حقوق بین این حقی که منجر می‌شود و منتهی می‌شود برای شخص اعتباری به نفعش و باعث بشود که نفع ببرد از این حق یا حقی که بازگشت می‌کند به شخص اعتباری به ضررش. خب این جا شما می‌گویید که چی؟ این جا شما می‌گویید که مالی را وقف کردند، از منافع آن می‌تواند استفاده کند در مصالح خودش صرف بکند. این به نفع او است. به ضررش کجا است؟ به ضررش در جایی است که خسارتی به دیگری وارد بکند. اگر خسارتی به دیگری وارد کرد آن جا هم بله، دیگران می‌توانند بیابند از او خسارت بگیرند.

س: ۱۶:۳۱

ج: بله؟

س: حقیقت؟؟ حقیقتی هست.

ج: چی؟

س: وقف.؟؟

ج: نه، واقعیته است.

س:؟؟ مثلاً قبول کردن و در اختیار گذاشتن، اگر شرکت ...

ج: نه، همه جا گفتند وقف لازم ... قبول نمی خواهد. حالا به خصوص اگر شرکت باشد. آن جا که دیگه اشکال ندارید شما. یعنی آن شرکت، شرکت عادی، شرکت فقهی. پنج نفر با هم شریک شدند، در این اموال به نحو مشاع شریک هستند. حالا می آید می گوید آقا، من فلان چیز را وقف کردم برای این شرکت شما، برای همین شما پنج نفر. او هم می گوید قبلت.

س: شخص حقیقی؟؟ شخص اعتباری؟؟

ج: برای شرکت شان ها! برای این شرکتی که این ها دارند. نه برای فردش است. برای همین شرکتی که الان دارند. برای همین شرکتی که الان دارند. موضوعش شرکت است، همین شرکت فقهی. برای شرکت فقهی می آید وقف می کند. پس مادامی که این شرکت موجود هست، اگر این شرکت از بین رفت، موقوفه علیه از بین می رود می شود جزء آن جاهایی که برای یک چیزی وقف کردیم، موضوع از بین می رود. می شود مشمول آن احکام آن جا.

خب بعد می فرمایند «وبهذا البیان فإنّ جمیع الشخصیات الاعتباریة المتداولة فی علم القانون تثبت أيضاً فی الفقه الإسلامی»، به این بیانی که گفتیم. که چه کار کرد این بیان؟ خیلی بالا و پایینش برد. دوتا کلمه بیشتر نبود که به طور راحت می شد گفت. بگوید آقا، ادله ی وقف این ها را می گیرد. این مقدمه ی اولی. دو: چون در بین عقلاء بین مالک، این مالکیت و این حق و سایر حقوق تفکیکی نیست و این طبع عقلانی این را می گوید و این در زمان ائمه هم بوده، پس بنابراین ردع هم از آن نشده بنابراین این که ثابت شد آن هم ثابت می شود. آن بقیه هم ثابت می شود. کل این حرف این است.

خب حالا که این تا این جا ثابت شد. محقق، این فرمایشات، فرمایشات محقق حائری دام ظلّه هست در فقه العقود. فرموده این که ثابت شد ممکن است حالا بگویم تمام شخصیت های اعتباری که در علم قانون گفته شده است، در علم اقتصاد گفته شده است یا در حقوق گفته شده است، همه ی آنها ثابت می شود. به شرط این که برای کار خیر باشد. چرا؟ برای این که تمام آنها؛ ما می گوئیم چیه؟ ادله ی وقف که اطلاقش شامل می شود که وقف برای این بکنید. همین که اطلاقات ادله ی وقف شاملش شد آن ضمیمه هم می آید ضمیمه می شود، کل کار درست می شود دیگه.

می فرماید: «وبهذا البيان فإن جميع الشخصيات الاعتبارية المتداولة في علم القانون» مثل صندوق های متعدد؛ صندوق بازنشستگان، صندوق فرهنگیان، صندوق نمی دانم چی، صندوق چی، همه ی این ها، این ها شخصیات اعتباری. بانک، همه ی این ها. برای بانک وقف می کنیم. درست بشود. شرکت های ...، شرکت نفت، شرکت نمی دانم پتروشیمی، شرکت چی، شرکت چی، هزاران شرکت، همه ی این ها که توی علم قانون و فلان هست درست می شود. بیمه، برای بیمه وقف می کنیم. این ها همه درست می شود. تمام آن چیزهایی که در علم قانون گفته شده این ها همه معلوم می شود در فقه اسلامی هر قابل تصریح است به همین بیانی که گفتیم. «لا» نه فقط آنها درست می شود «بل النتيجة أوسع بكثير من ذلك» راهی باز شد که چیزهای جدید هم می توانی خلق کنی، هر چیزی خلق کن که الان که آنها هم نگفتند، یک چیز جدیدی شما بیا خلق کن که برای کار خیر باشد فوراً می گوئیم تا درست کردی می گوئیم آقا ادله وقف می گیرد پس بنابراین می تواند حالا که این شد این به ضرر او همش درست می شود.

س: ... ۲۰:۴۵

ج: نه بیمه یک چیز است، شما می روید با بیمه عقد می بندید، با بیمه عقد می بندید، طرف عقد شماست. شما با بیمه می روید معاهده ای را انجام می دهید، پس بیمه خودش یک شخصیت اعتباری است. این آقا و آن آقا و آن آقا هر کارمند آن جا هستند، فلان هستند، بیمه خودش این آقا و آن آقا که نیست. بیمه یک شخصیت اعتباری است. شما می روید با بیمه عقد می بندید که آقا من هتل مرا، هر برج فلان مقدار می دهم که شما در فلان موقع آن خسارتی که بر من وارد می شود تأمین کنی یا بعد از فوت من هتل این به وراثت من آن مقدار پول بدهی یا در زمان بیماری من، بازنشستگی من من را تأمین کنی و هکذا و هکذا و هکذا، این جور، طرف عقد شما هست او. خب می فرماید «لا بل النتيجة أوسع بكثير من ذلك فلا فرق في نظرنا بين الشركة العادية و الشركة القانونية» این دوتا با هم هیچ فرقی نمی کند «لأن الوقف للشركة العادية ممكن أيضاً» یعنی چمار نفر، پنج نفر می آیند با هم شریک می شوند این می گوئیم آقا این یک شرکتی این جا درست شده یا نشده؟ ما برای همین شرکت می خواهیم وقف کنیم. ادله می گیرد این را. خب «ممكن أيضاً و كل عنوان من العناوين أو جمعة من الجمات أمكن التوقيف عليهما» هر عنوانی از عناوین که در عالم پیدا بشود و ساخته بشود با مرجعتی از جهاتی که در عالم آورده بشود و توی عقلاء به خدمت شما عرض شود که به رسمیت شناخته بشود «امكن التوقيف عليهما» این وقت نمودن بر آنها ممکن است و بنابراین «فإن هذا البيان يوجهما كما في عنوان العلماء» پس بنابراین این بیان هر متوجه آن عناوین و آن جهات می شود مانند عنوان علماء. الان برای عنوان علماء می گوئیم خب می شود برای عنوان علماء چیزی را وقف کرد؟ خب آره. پس عنوان علماء می شوند هالک. حالا که عنوان علماء شدند هالک پس به حکم این که ضرر به آن که فصلی؟؟؟ نیست حالا می شود برای عنوان علماء پول قرض کرد؟ برای عنوان علماء، می گوئیم هتل یک کسی متکفل این است که امور علماء را ساهاز بدهد هتل فلان، می گوید الان پولی در دستگاه مان نیست، از بانک می رود هتل چند هیپارد برای عنوان علماء قرض می کند، کی بدهکار

می‌شود؟ خودش؟ نه، این آقا؟ این آقا؟ این آقا؟ نه، کی بدهکار است؟ عنوان علماء. این عنوان علماء باید بپردازد و بنابراین همان‌طور که بعد از این که گفتید برای عنوان علماء می‌شود وقف کرد بر اساس آن ملازمه‌های که گفتیم بنابراین از راه‌های دیگر هم این عنوان علماء می‌تواند مالک بشود، به او قرض بدهند یا خودش قرض بدهد. الان مثلاً صندوقی که برای عنوان العلماء مثلاً درست شده پول دارد، حالا یک کسی می‌خواهد قرض بگیرد خوب قرض می‌دهد و مگذا، معامله می‌کند تجارت می‌کند امکان دارد این‌ها.

س: حاج آقا بیخشد ۲۴:۳۰؟؟؟ مالک می‌شود گردش این هست دیگر، وقف جایی باید بیاید که شأن مالک شدن را داشته باشد. این جور که ما ۲۴؟؟؟ نمی‌دانیم شخص اعتباری اصلاً شأن مالک شدن را دارد یا نه؟ حالا ما باید این را اثبات کنیم بعد بگوییم حالا می‌شود برای این وقف کرد ...

ج: فرض ایشان این است که ادله‌ی وقف مهمی این موارد را شامل می‌شود، مهمی این موارد را ادله‌ی وقف می‌خواهد بگوید که شامل می‌شود. این مقدمه مفروض است که واضح هم هست دیگر، الان وقف برای مسجد می‌توانیم بکنیم، وقت برای چی می‌توانیم بکنیم، وقف بر این‌ها هم می‌توانیم بکنیم.

«و هكذا تسرى هذه النظرية إلى دائرة أوسع من الدائرة المذكورة في علم القانون» با این راهکاری که ما ارائه کردیم این نظریه سرایت می‌کند به یک دایره‌ی وسیع‌تر از دایره‌ی که متداول است در علم قانون. یعنی این‌ها مثلاً بانک را گفتند، شرکت را گفتند، نمی‌دانم این چندتا این‌ها را گفتند، نه شما می‌توانید دایره را وسیع‌تر بگیری از آن که آن‌ها گفتند. چرا؟ برای این که این استدلال در مهمی آن‌ها می‌آید. ولیکن البته این مطلب را باید توجه به آن داشته باشیم «و لکن جمیع هذه الامور تختص بالأموال الخيرية» هر جا که یک امر خیری است، چون ادله‌ی وقف شامل آن‌ها می‌شود، اما جایی که وقف کنند برای زناخت و برای فساد و امثال ذلک ادله‌ی وقف آن‌جا را نمی‌گیرند، ادله وقف برای امور خیر است. آن‌جا، هر جایی که این‌جوری باشد ادله‌ی وقف می‌گیرند، وقتی ادله‌ی وقف گرفتند تمهه‌ها، ضمیمه‌ها این ...

س: جهت قصد قربت در ۲۴:۳۰؟؟؟ می‌گوید قصد قربت نیاز ...

ج: نه دیگر یعنی می‌خواهیم بگوییم اگر گفتیم در وقف قصد قربت هم لازم است می‌گوییم با قصد قربت ...

س: ...

ج: بله بله، به قصد قربت وقف می‌کند می‌گوییم وقفش درست شد ...

س: الان به عنوان علماء می‌خواهد قرض بدهد باید با قصد ...

ج: نه نه نه، وقف برای علماء شد به قصد قربت است. پس از این فهمیدیم علماء چی هست؟ این جزء از آن چیزی که برای شخصیت اعتباری یا این ثابت شد، چون بین این جزء و بقیه‌ی اجزاء ملازمه هست پس می‌فهمیم بقیه‌ی اجزاء هم هست. دیگر خودش که نمی‌خواهد وقف بکند که قصد قربت بخواهد، خوب قرض بدهد معامله بکند این‌ها، آن‌ها ثابت می‌شود.

س: ۲۴؟؟؟ تمام شخصیت‌های اعتباری ...

ج: شد دیگر.

س: نشد دیگر، فقط خیریه‌ها شد.

ج: نه، می‌دانم مهمی جاهایی که می‌شود، توجه کردید؟ نه. هر جایی که، نه لازم هم نیست الان وقف بکنند برایش، خوب هر جایی که می‌شود برای آن وقف کرد درست؟ ولو الان وقف هم نباید بکنند، هر جایی که می‌شود برای آن وقف کرد و این صلاحیت را پیدا کرد، چون بین این صلاحیت و سایر صلاحیت‌ها انفکاک نیست پس می‌فهمیم بقیه‌ی صلاحیت‌ها هم برایش وجود دارد.

س: ۲۸؟؟؟ که این حالت خیریه‌ای ندارد که قابل وقف بر آن نیست پس نمی‌توانیم از این راه ۲۴؟؟؟ مثلاً بعضی از بانک‌ها، حتی بانک‌های خصوصی ...

ج: چرا، بانک‌ها می‌تواند چکار کند؟ بانک می‌تواند به مردم قرض بدهد، می‌تواند اموال مردم را نگه دارد، این‌ها کار خیر است دیگر، این هم کار خیر است. کار خیر یعنی چی؟ کار خیر دانه‌اش خیلی وسیع است. کار خیر دانه‌اش خیلی وسیع است بانک خیلی خدمات دارد برای مردم دارد انجام می‌دهد می‌تواند انجام بدهد، صندوق کار خدمات زیادی دارد برای مردم. شرکت‌ها همین‌جور هستند، این‌ها کار خیر می‌تواند انجام بدهند. و شما هم وقفی که می‌کنید برای آن‌ها، آن وقفی که می‌کنید در راستای کار خیرشان باشد، یعنی شما وقف می‌کنید برای در راستای کار خیرشان که ادله شاملش بشود. می‌گوییم حرف این است ببینید هشتمه شود، می‌گوییم که این شخصیت‌ها این چیزها اگر شما به جهت خیری برای آن‌ها وقف کنید درست هست با درست نیست؟ می‌گویید درست است، وقف‌تان به جهت خیر باشد. پس از این ادله‌ای که می‌گوید اگر شما به جهت خیری برایش وقف کردید درست است تکشف که این صلاحیت مالک شدن را دارد. حالا که صلاحیت مالک شدن دارد توی ارتکاز عقلاء بین این صلاحیت و صلاحیت‌های آخر تفکیکی نیست، پس صلاحیت‌های



آخر هر ثابت می‌شود. پس این توجه فرمودید چی شد؟ پس الان بانک هر لازم نیست بگویم الان کار خبر دارد، یعنی کار باطل اگر انجام بدهد که نمی‌شود؛ واقف حرف سر این است که کسی که می‌تواند وقف کند برای کار خبر بانک، می‌تواند یا نمی‌تواند؟ می‌گویم می‌تواند. برای شرکت می‌تواند یا نمی‌تواند؟ برای کار خبر این‌ها، می‌تواند. پس از این‌که می‌تواند، حتی می‌خواهم بگویم الان باید در خارج بیاید وقف کرده باشد، همین که ادله‌ی وقف می‌تواند و می‌گیرد اگر کسی آمد وقف کرد، از این‌ها کشف صلاحیت می‌کنیم، وقتی کشف صلاحیت کردیم به ضمیمه‌ی این‌که بین صلاحیت‌ها انفکاک در ارتکاز عقلاء نیست و این ارتکاز در زمان معصور علیه السلام هر بوده و ردع شده پس می‌فهمیم همه‌ی صلاحیت‌ها وجود دارد.

این نهایه‌ها ممکن از بقال فی هذه الصدد الا. خب باقتیر باقتیر با الا همه را حالا می‌خواهم خراب بکنم. حالا ایشان می‌فرماید که الا این‌که این ادعای وسطی که هیچ فرقی بین حقوق در ارتکاز عقلاء نیست این ادعاست. به چه دلیل؟ بله در آن‌جایی که ما آن شخص اعتباری متحد است منطبق است بر یک شخص حقیقی آن‌جا قبول داریم که توی ارتکاز عقلاء انفکاک نیست. مثلاً عنوان امام، عنوان امام یک شخص اعتباری است عنوان امام، این عنوان منطبق است بر یک شخص معصور خارجی؛ خب حالا به عنوان امام قوی را مثلاً مالک می‌شود، خمس را مالک می‌شود، عقلاء این‌جا می‌گویند این آدمی که به عنوان امام شد مالک نمی‌شود به عنوان امام چیزی را به او ببخشی، نمی‌شود به عنوان امام چیزی را قرض بکند و بعد اداء بکند؟ نمی‌شود به عنوان امام چیزی را بخرد یا بفروشد؟ این‌جا چون آن عنوان کار با این شخص متحد می‌شود پگانگی پیدا می‌کند و شخص این‌جور صلاحیت‌ها را دارد دیگر عرف این‌جا تفکیک نمی‌کنند بگویند این آقا به عنوان خودش این صلاحیت‌های متوسعه را دارد ولی به عنوان امامت نه، فقط همانی که توی دلیل داریم، نه این‌جا تفکیک نمی‌کنند عقلاء. با دولت، دولت هم این‌جوری است، دولت یک عنوانی است که در این هیأت دولت، این افرادی که حالا در مرجع مختلف هستند رئیس جمهور و وزیرانش با یک‌جایی سلطان و وزیرانش بالاخره در این‌ها تمثیل پیدا می‌کند تحقق پیدا می‌کند. خب بگویم که آن‌جا هر تفکیک نیست، بگویم که این بله مالک می‌تواند بشود وقف برایش بشود بکنند ولی چیزهای دیگر را نمی‌تواند. آن‌جا توی ارتکاز عقلاء قبول داریم که تفکیکی نیست اما توی مسجد، مسجد می‌شود وقف کرد برایش، این را ادله دارد قبول، اما شما می‌گویید که حالا که مسجد می‌تواند مالک مال موقوفه بشود پس بنابراین مسجد می‌تواند قرض بگیرد، حق قرض گرفتن هم مسجد دارد. این کجا توی عقلاء چنین ارتکاز عقلاء چنین چیزی است؟ امام بله، دولت بله، چون آدم است این‌جا می‌گویم آن حق برایش ثابت شد این توی عقلاء می‌گویند بقیه‌اش هم ثابت است. آن بعد نیست اما شما بیاید در این‌جور چیزهایی که منطبق علیه آن انسان نیست، شخص طبیعی نیست، مسجد، می‌گوید آقا اگر برای مسجد اگر ثابت شد که مملوک دارد، مسجد می‌تواند مالک اعیان موقوفه‌اش بشود. حالا که مالک اعیان موقوفه‌اش می‌تواند بشود پس بنابراین می‌تواند استقراض هم بکند، می‌تواند قرض هم بدهد، می‌تواند معامله هم بکند، به چه دلیل؟ چه ملازمه‌ای توی عرف هست؟ تو اذهان عرفیه؟ نه، در آن حد مالک می‌تواند باشد، مالزادش دلیل نداریم. حال که این‌جوری شد پس شرکت هم می‌شود همین‌جور. خب وقف می‌تواند بر این شرکت بکند، خب دلیل شرعی داریم برای بانک می‌شود وقف کرد، اما حالا بانک می‌تواند آن کار را بکند آن کار را بکند به چه دلیل؟ می‌فرماید «الا آن ثبوت الارتکاز الهزبور ائی ارتکاز عدم الفصل بین الحقوق» که اگر بکشی ثابت شد بقیه هم لا مجال ثابت می‌شود این «غیر واضح باستثناء» کجا؟ «باستثناء عنوان بنطبق علی الإنسان» آن بله قبول داریم «اوی آن یملک الإنسان اموالاً یملکها العنوان» یعنی انسانی که منطبق علیه یک عنوانی است، این انسان مالک می‌شود اموالی را که آن عنوان مالک می‌شود یعنی جهت چی می‌شود؟ تقیدیه می‌شود، این انسان امام، این انسانی که دولت است می‌تواند مالک آن‌ها هم بشود «کما فی عنوان الدولة أو الإمام الذی بنطبق علی شخص المعصور و سبب» این انصاف «بصیح شخص الإمام مالکاً للممتلكات الإمام، و هذه الممتلكات لا تنقل بالوراثة، لأن اموالاً من هذا القبیل لم تدخل فی ملکة الإمام» از جانب شخص طبیعی‌ای که در آن امام هست «بل من جانب أنه إمام» که «برتدی رداء الدولة» بلکه این اموال در ملک امام درمی‌آید از جانب این‌که او امامی است که به دوش گرفته است عبادی دولت را «فبملك تلك الممتلكات» آن ممتلكات و مال‌هایی که و ملک‌هایی که به عنوان عنوان دولت با امام هست آن‌ها را «فإنساناً ملک بعض الممتلكات يستطيع بمذا الوصف أن يكون مدبناً» پس انسانی که مالک شده است به عنوان و به وصف این‌که امام است بعضی از ممتلكات را او آن يستطيع به این وصفی که وصف امامت باشد «آن بكون مدبناً» و بمذا الوصف أيضا يمكن أن تمدی الیه الاموال». توی آن‌جا قبول داریم، بکشی که ثابت شد بقیه‌اش هم ثابت می‌شود، توی آن‌جا بله. اما در غیر آن نه «فإن قبلنا عدم التفکیک و الفصل فی مثل هذه الاموال» ما اگر قبول کنیم عدم تفکیک و عدم فصل را در مثل این مواردی که آن عنوان بر شخص خارجی منطبق می‌شود «فإننا لا نقبله فی مثل الشركات و الجمعيات و المؤسسات و نظائر» این‌ها. «فأقصى ما یثبت بعمومات الوقف» این است که «أن کل جمعة خیریه يجوز لها أن تملك بالوقف شيئاً ما» بله مالک می‌تواند بشود، یک شبی را که برایش وقف کنند که شرایط وقف را داشته باشد می‌تواند. که البته آن اشکالی که آن آقا هم کردند به سر جای خودش باقی است یعنی تحسک به دلیل در شبهه مصداق‌ه نیاید بشود، حالا این

مستدل فرض گرفته که ادله‌ی لطافات کأنّ همه جا را شامل می‌شود «و لکن لا یشیت لها الشخصیة الاعتباریة بالشکل الكامل» نه، ها به همین اندازه که وقف مالک موقوف می‌تواند بشود ما به این اندازه می‌توانیم بگوییم. نمی‌توانیم بگوییم حالا که مالک عین موقوفه می‌شود پس بقیه‌ی چیزها هم آره. چون عدم تفکیک بین این‌ها در مورد غیر آن عناوین بر ما ثابت نیست، این یک ادعایی است که شما دارید می‌کنید. «فأقصى ما یشیت بعمومات الوقف أنّ کل جمعة خیرة» که «یجوز لها أن تملك بالوقف شیئاً ما، و لکن لا یشیت لها الشخصیة الاعتباریة بالشکل الكامل، لیشیت لها» تا این‌که ثابت بشود بر آن جهت خیریه مهمی احکام قانونی‌های که به نفعش است یا به ضررش است. «و لخصلة» حاصل و لیاق مسأله این است که «أزّ جمیع الأحکام القانونیة تثبت للشخصیات الاعتباریة الّتی من قبیل العنوان المنطوق علی الشخص الطبیعی» آن‌جا قبول است «سواء» به نفعش باشد یا به ضررش باشد، مثل عنوان دولت مثل عنوان امام. «و أما فی مثل الشركات و المؤسسات» و مسجد و فلان و این‌ها «فیکتفی بالقدار الذی ثبت بأدلة كأدلة الوقف» آن‌قدری که به ادله ثابت شده مثل ادله وقف فائل هستیم، می‌گوییم بله مالک مالک عین موقوفه می‌شود «و لا تثبت لها جمیع الأحکام» که استقراض باشد، قرض دادن باشد، معامله کردن باشد، حتی قبول هبه باشد و امثال ذلک.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهریین.

پایان